



نمایشگاه آثار هنرمند شهید منصوره عالیخانی افتتاح شد
آثار هنرمند شهید منصوره عالیخانی همزمان با برگزاری مراسم یادبود او، روز گذشته در نگارخانه عالی حوزه هنری به نمایش درآمد. این نمایشگاه که شامل ۲۵ اثر نقاشی از شهید منصوره عالیخانی است روز گذشته در نگارخانه عالی

عارفان دشت توس

سطرهایی درباره عارفانی که در این گوشه از خاک خراسان بالیده‌اند

درویشان ستیهنده دشت توس



حسن احمدی فرد | دشت توس، گستره‌ای است وسیع، میان دو رشته کوه؛ «هزارمسجد» اساطیری در یک سو و «بینالود» با قله‌های بلندش در سوی دیگر. در میانه این دشت، رودی کهن هم جاری بوده (و کم و بیش هست) که «کشف‌رود» باشد. دشت توس، همین جایی است که مشهد، مشهدالرضا(ع) بر کرانه آن جا گرفته‌است؛ و حضرت رضا(ع) که چراغ دانایی و آفتاب عرفان است. پس دور نیست که دشت توس همچون دیگر تکه‌های خاک خراسان، خاستگاه عارفان و اصلی باشد که دنیا را به هیچ می‌انگازند. «نقل است که خواهری داشت دستوری (اجازه) خواست که این خانه تو را برویم. دستوری نداد. گفت: زندگانی من کرای این نکند؛ تا یک روز درآمد، پیریزی را دید که خانه وی می‌رفت. گفت: ای برادر مرا دستوری ندادی تا خدمت تو کردمی؛ اکنون نامحرمی آورده‌ای؟! گفت: ای خواهر! دل مشغول مدار که این، دنیاست که در عشق ما سوخته است و از ما محروم بود؛ اکنون جاروب حجره ما بدو دادند».

(عطار نیشابوری / تذکرةالاولیا/ ذکر سَری سَقَطی) ■■■

عارفان دشت توس، فهرست بلندبالایی دارند. از بعضی شان نشانی باقی است؛ اما از خیلی هایشان، فقط نامی به جا مانده؛ چنان که مثلاً امام «احمد غزالی» را کم و بیش می‌شناسیم و احیاناً «سوانح العُشّاق» اش را خوانده‌ایم اما مثلاً از «بابا محمود طوسی» تنها نامی می‌دانیم در چند حکایت. «وقتی شیخ، جمعی از درویشان را در اربعین نشانده بود. یک شب خادم خانقاه را گفته که امشب درویش را داروی قوی خواهد رسید، واقف باشی که بیخودی نکنند و از خلوت بیرون نجهند؛ اتفاقاً بابامحمود از خلوت رفت و یک درویش دیگر نام وی هندوالیاس نیز در عقب بابامحمود بیرون جست، خادم در عقب ایشان بدوید، به هندوالیاس رسید. وی را بغرفت و بابامحمود روی به کوه و صحرا نهاد؛ و هندوالیاس به‌حسن تربیت و سیاست شیخ، فی‌الجمله به حال خود باز آمد و بابامحمود همچنان مجذوب و مغلوب بماند و از وی کرامات و خوارق عادات بسیار ظاهر شد».

(عبدالرحمن جامی / نفعات‌الانس)

خاک توس همچنان که در همه تاریخش، گندم پُردانه‌ای داشته، زمین حاصلخیز عارف‌پروری هم بوده؛ چنان که در جای جای آن می‌توان از مزار مرشدی یا مدفن پیری سراغ گرفت؛ از مزار «ابوعلی فارمدی» در روستای «فارمد» تا قبر «شهاب‌الدین عبداللّه برّزش‌آبادی» در روستای «برّزش‌آباد»؛ از آرامگاه «عبدالرحمن گهواره‌گر» در «نوزاد» گلکمان تا مدفن «شیخ محمد خالد» در روستای «اسجیل» و هر کدام از این نام‌ها، تکه‌ای از تاریخ عرفان و تصوف را با خود دارند.

■■■

تصوف اگرچه ریشه در باورهای کهن دارد اما از نیمه‌های قرن دوم هجری شکلی یافت و در قالب زهدی عملی، آرام‌آرام در پهنه وسیع جهان اسلام از مصر و مغرب تا شام و عراق گسترده شد. این زهد عملی به خراسان که رسید، پیران خراسانی آن را به مکتبی مدون بدل کردند. «ابوعبدالرحمن سَلْمی نیشابوری»، «طبقات الصوفیه» را نوشت و «ابونصر سَراج توسی»، «اللمع» را، «خواججه عبد الله انصاری» در هرات، «طبقات الصوفیه» را تفریر کرد و «شیخ احمد جام» در تربت جام، «سیراج‌السائرین» را.

به‌رغم آنچه پنداشته می‌شود، به ویژه در همین سده‌های نخستین، جریان تصوف لزوماً مبتنی بر فردیتی منفعلانه نبوده و اغلب، ساختی اجتماعی داشته که فعالانه در کنش‌های جامعه، حاضر بوده است؛ چنان‌که مثلاً استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، از شیخ احمد جام با عنوان «درویش ستیهنده» یاد می‌کند.

در مجال اندک این ستون، به شرط حیات، از شماری از عارفان دشت توس، درویشان ستیهنده این گوشه از خاک خراسان خواهم نوشت.

حوزه هنری افتتاح شد. آخرین اثر روایتی منصوره عالیخانی از واقعه عاشورا بود که ناتمام ماند. این نمایشگاه از ۲۵ تیر تا ۶ مرداد ۱۴۰۴، روزهای شنبه تا چهارشنبه از ساعت ۹ تا ۱۸ برقرار است و علاقه‌مندان برای بازدید از آثار می‌توانند به نگارخانه ابوالفضل عالی واقع در خیابان سمیه، نرسیده به

نیایش احمدی | با وجود اینکه

سینمای ایران همواره با مشکلات ریز و درشتی دست‌وپنجه‌نرم کرده، اما هیچ‌گاه و در هیچ برهه‌ای، از پرداختن به مصائب و معضلات مردم کشور همسایه‌اش؛ افغانستان روی برنگردانده‌است. به‌استناد فیلم‌هایی که در اقصی نقاط دنیا درباره افغانستان ساخته شده، می‌توان گفت سینمای ایران در صدر این فهرست‌قرار دارد و بیش از هر کشور دیگری به‌مسائل مردم افغانستان واکنش نشان داده‌است. طبیعتاً تشابهات فرهنگی و همسایگی هم در بازتاب زندگی مردم افغانستان در متن سینمای ایران بی‌تأثیر نبوده و با وجود اینکه عمده مهاجرت‌های افغانستانی‌ها به ایران به‌ویژه در سال‌های اخیر به‌صورت غیرقانونی صورت گرفته و کشور را متحمل هزین‌های مادی و غیرمادی کرده اما با این حال سینما دین خودش را به این مردم رنج‌دیده ادا کرده و هیچ‌گاه نسبت به‌مسائل آن‌هایی تفاوت نبوده‌است.

از فیلم‌هایی که مجید مجیدی و ابوالقاسم طالبی تا مخملباف درباره مردم افغانستان ساخته‌اند همگی با حفظ احترام و عزت آن‌ها بوده و حتی آنچه برادران محمودی در بازتاب شرایط زندگی هموطنان خود ساخته و پرداخته‌اند هم از نگاه خودشان و با هر نوع انتقادی، راوی زندگی واقعی بوده‌است.

فیلم‌هایی که درباره مردم افغانستان در سینمای ایران ساخته شده‌اند، عمدتاً حول چند محور اصلی می‌چرخند. این سوز‌ها که اغلب بازتابی از واقعیت زندگی مهاجران افغانستانی در ایران و منطقه است موضوعاتی همچون پناهندگی و مشکلات مربوط به اقامت، نداشتن مدارک هویتی، زندگی در حاشیه شهر و فقر و نابرابری اجتماعی، کلیشه‌های فرهنگی و بحران هویتی را به تصویر کشیده است. سینما همچنین نگاهی هم به عشق، همدلی و روابط انسانی میان ایرانیان و افغانستانی‌ها داشته و مشکلات زنان و ازدواج‌های اجباری را هم زیر ذره‌بین برده و سعی کرده‌تا جایی که در توان دارد صدای مردم افغانستان باشد.

از این نظر عملکرد سینمای ایران تحسین‌برانگیز است و برخلاف آنچه در سینمای جهان به‌ویژه هالیوود از افغانستانی‌ها به نمایش درآمده و بیشتر این فیلم‌ها حول محور جنگ آمریکا در افغانستان و با نگاهی استراتژیک ساخته شده و کمتر بر موضوعات انسانی و فرهنگی تمرکز کرده، اما سینمای ایران تلاش کرده تصویرگر دغدغه‌ها و مشکلات مردم افغانستان باشد و آلام و دردهایی که بر روح رنج‌دیده آن‌ها گذر کرده را با زبان هنر روایت کند.

در این گزارش مهم‌ترین فیلم‌های ایرانی که به مهاجران افغانستانی پرداخته، بررسی شده است.

بی‌نام‌وبی‌صدا

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ حضور مهاجران افغانستانی در سینمای ایران عمدتاً به نقش‌هایی حاشیایی، بی‌نام‌وبی‌صدا محدود می‌شد. مهاجران در قالب دوربین‌ها اغلب به عنوان کارگر ساده، خدمتکار یا شخصیت‌هایی فرودست و خاموش تصویر می‌شدند؛ انسان‌هایی که دیده می‌شدند، اما شنیده نمی‌شدند. با این حال، در دو دهه اخیر برخی فیلم‌سازان تلاش کرده‌اند از این چارچوب خارج شوند و تصویری انسانی‌تر از مهاجران افغانستانی ارائه دهند. حضور اتباع افغانستانی در سینمای ایران با فیلم «باران» ساخته مجید مجیدی در سال ۱۳۷۹ رقم خورد. «باران» داستان کارگری ایرانی است که به دختر مهاجر افغانستانی دل می‌بندد؛ دختری که برای کار در ساختمان، لباس پسرانه به تن کرده است. این فیلم با نگاهی شاعرانه و همدلانه، برای نخستین بار مهاجر افغانستانی‌را به‌شخصیت اصلی یک فیلم ایرانی تبدیل کرد و رنج بی‌هویتی و کار کودک را در بستری انسانی به‌تصویر کشید.

فیلم سینمایی «مزار شریف» نیز فیلمی به کارگردانی بهمن فرمان‌آرا بوده که در سال ۱۳۷۵ ساخته شده است. این فیلم با موضوع جنگ و دفاع مقدس، روایتگر داستانی از حضور نیروهای ایرانی در افغانستان و حوادث پیرامون مزار شریف است. فیلم تصویری واقعی و مستندگونه از جنگ و مقاومت ارائه می‌دهد و به موضوعات انسانی، اخلاقی و پیامدهای جنگ می‌پردازد. مزار شریف به عنوان یکی از آثار مهم

خیابان حافظ، حوزه هنری مراجعه کنند.منصوره عالیخانی متولد سال ۱۳۴۶ در نوشهر بود. او تحصیلات خود را در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد نقاشی از دانشگاه‌های الزهر(اس) و سوره به اتمام رساند و در ادامه به تدریس در دانشگاه هنر کاشان، هنرستان سوره و مؤسسه‌های آموزشی هنری پرداخت.

تصویر اتباع ومهاجران افغانستانی در سینمای ایران

ادای دین به عزیزترین همسایه‌ها



سینمای دفاع مقدس شناخته شده و نقدهای مثبتی دریافت کرده‌است.

دهه ۸۰

فیلم سینمایی «عروس افغان» به کارگردانی ابوالقاسم طالبی و تهیه‌کنندگی علیرضا مزینانی در سال ۸۲ ساخته و برای نخستین بار در همان سال هم پخش شد. این فیلم روایتگر ماجراهای جوانی افغانستانی به نام «گل محمد» است که برای تهیه شیربهای دختری که سخت به او دل بسته است، به پاکستان می‌رود و در آنجا به کارهای مختلفی چون روزنامه‌فروشی، جارو کشی و… مشغول می‌شود. «گل محمد» زمانی به افغانستان برمی‌گردد که رژیم طالبان عوض شده و به او خبر می‌دهند در غیاب او، دختر مورد نظرش ازدواج کرده‌است. گل محمد غمگین و افسرده به‌خانه آن‌ها می‌رود، اما متوجه می‌شود خواهر نامزدش ازدواج کرده و دختر مورد نظر او همچنان منتظر گل محمد است. «گلچهره» فیلمی به کارگردانی ونویسندگی وحید موسائیان محصول سال ۱۳۸۹ است که داستان صاحب سینمایی در کابل به نام اشرف‌خان را روایت می‌کند که در پی سقوط دولت کمونیستی و تسلط مجاهدین، قصد بازسازی سینمای خود را دارد. با این حال، جنگ‌های داخلی مجدد شعله‌ور می‌شوند و به فیلم‌خانه‌ملی افغانستان نیز کشیده می‌شوند. این فیلم به‌نوعی تاریخ تصویری یک ملت را در دل خود جای داده است.

«آخرین ملکه زمین» فیلمی به کارگردانی محمدرضا عرب و نویسندگی محمد ترابی ساخته سال ۱۳۸۵ است. این فیلم با رأی اکثریت داوران دومین جشنواره بین‌المللی فیلم ibaff اسپانیا در صدر جدول بخش اصلی رقابتی این جشنواره قرار گرفت. این فیلم داستانی دراماتیک و انسانی از مهاجرت، هویت و تلاش برای بازگشت به‌خانه را روایت می‌کند. این فیلم در خلال جنگ‌ها و بحران‌های جهانی، مشکلات اجتماعی و فرهنگی مهاجران افغانستانی در ایران را به‌تصویر می‌کشد و به جنبه‌های مختلف زندگی مهاجرانی که در کشورهای دیگر به سر می‌برند، می‌پردازد. داستان فیلم درباره علی‌بخش، یک مرد افغانستانی است که سال‌ها پیش به ایران مهاجرت کرده‌ودر حال حاضر در یکی از کارگاه‌ها مشغول به کار است. او در زندگی روزمره خود با سختی‌ها و مشکلات بسیاری روبه‌رو است، اما همچنان به زندگی ادامه می‌دهد. علی‌بخش از خانواده‌اش در افغانستان بی‌خبر بوده‌و در طول سال‌ها، ارتباط خود را با آن‌ها قطع کرده‌است. زندگی در ایران برای او با وجود تلاش‌های زیاد، پر از غم و دل‌تنگی است.

رویکرد تازه در دهه ۹۰

در دهه ۹۰ نسل جدیدی از فیلم‌سازان افغانستانی مقیم ایران وارد میدان شدند و رویکرد تازه‌ای به این مسئله یافتند که مهم‌ترین آن جمشید محمودی است. محمودی متولد

حضور در نمایشگاه‌های انفرادی و گروهی، تصویرسازی کتاب و داوری جشنواره‌های هنری از جمله فعالیت‌های این هنرمند در طول فعالیت حرفه‌ای‌اش بود. عالیخانی سحرگاه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ در کنار همسرش سعید برجی دانشمند کشورمان در پی حملات رژیم صهیونیستی به شهادت رسید.



افغانستان را به مقصد اروپا ترک کرده تا زندگی بهتری پیدا کنند. این دو برای اجرای این طرح در ابتدا به صورت غیرقانونی با اتوبوس وارد ایران می‌شوند. حامد در اقامتگاه یکی از دوستان افغانستانی خود که در تهران به سر می‌برد و آماده نقل مکان به ترکیه است، می‌ماند. آن‌ها سرانجام متوجه می‌شوند برای مهاجرت از ترکیه به اروپا و به رسمیت شناخته شدن به عنوان پناهنده به دلایل قانع‌کننده‌ای نیاز دارند. این دو در نهایت سعی می‌کنند از اسلام به کاتولیک بگردند، اما این امر مشکلات و خطرات بزرگ‌تری در پی دارد.

معضل کودک‌همسری

فیلم سینمایی «مردم آرام» که در جشنواره فجر ۱۴۰۳ به کارگردانی بهنوش صادقی و تهیه‌کنندگی و کارگردانی مهدی هاشمی حضور داشت از دیگر فیلم‌های جدید در سینمای ایران بود که به پدیده کودک‌همسری به شیوه‌ای متفاوت پرداخته و شخصیت اصلی فیلمش را مردی افغانستانی به نام زمان قرار داده است. فیلم هم در سوزه و هم اجرا اثر قابل قبولی از آب درآمده و مخاطب را تا انتها با خودش همراه می‌کند. فیلم مردم آرام به طور کلی با دو بازیگر اصلی پیش می‌رود. مهدی هاشمی ایفاگر نقش مردی افغانستانی است که از یک سوطیق آداب و رسوم محل زندگی‌اش رفتار می‌کند و از سوی دیگر نمی‌تواند نسبت به زندگی دختری که همراهش است بی‌تفاوت باشد.

«آخرین تولد» باز هم ساخته برادران محمودی و محصول سال ۱۴۰۰ است که در خرداد ۱۴۰۲ اکران شد. این کارگردان برای سوزه این فیلم به سراغ حمله و تسلط طالبان بر افغانستان رفته و تأثیرات آن بر زندگی مردم به ویژه زنان را بررسی کرده است. در داستان آخرین تولد، چند زن از اقشار مختلف به نمایندگی از زنان افغانستان حضور دارند و سعی می‌کنند زندگی آشفته خود را سامان دهند و آرزوهای پایمال شده توسط طالبان را در زیر سایه مرگ، احیا کنند. برخی معتقدند فیلم با استفاده از ظرافت‌های سینمایی توانسته فضای خشونت‌آمیز و وهم‌آلود دوران طالبان را به تصویر بکشد، بدون اینکه صحنه‌های خشن یا مستقیمی از طالبان نشان دهد.

در کنار این آثار داستانی، مستندهایی چون «سایه‌های بی‌خورشید» ساخته مهرداد اسکویی نیز تلاش کرده‌اند گوشه‌هایی از زندگی نوجوانان افغانستانی را در دل نظام حقوقی و اجتماعی ایران نشان دهند؛ نوجوانانی که گرفتار بزه، فقر و بی‌هویتی‌اند، اما همچنان با امید و ترس به آینده نگاه می‌کنند.

در سال‌های اخیر، حضور بازیگران مهاجر نیز در سینمای ایران پررنگ‌تر شده است. فرشته حسینی به عنوان یکی از چهره‌های شاخص این جریان، با بازی در فیلم‌هایی چون «شکستن همزمان بیست استخوان» و «رفتن» و همچنین سریال‌های پر مخاطب مانند «قورباغه» و «جنگل آسفالت» توانست توجه مخاطبان را به خود جلب کند و تصویری تازه از مهاجر افغانستانی به نمایش بگذارد؛ تصویری که نه تنها متأثر از رنج و تبعیض بوده، بلکه همراه

با کنش‌گری، پیچیدگی شخصیتی و حق انتخاب است.



تنها یک قصه‌گو نیست، بلکه مسئولیت فرهنگی و تربیتی نیز دارد. انتخاب زاویه نگاه، ارزش‌گذاری شخصیت‌ها و نحوه مواجهه با شکست یا پیروزی در شکل‌گیری نگرش کودک مؤثر است. ۷- کمبود و نقص منابع برای بهره‌گیری داستانی: نویسندگان کودک برای شناخت دقیق پوشاک، خوراک، زندگی روزمره، بازی‌ها، ابزار و باورهای مردم در دوره‌های تاریخی مختلف، نیازمند منابع تصویری دقیق هستند؛ اما این منابع برای کودک‌نویسان به‌راحتی در دسترس نیست. نمونه خوب پیروزی نویسنده بر این چالش، مجموعه کتاب ۳۶۶ روز با پیامبر عزیزمان نوشته نقی سلیمانی است. نگارش داستان تاریخی برای کودک، تلاشی است برای بازآفرینی گذشته با زبان آینده‌سازان. در این مسیر، نویسنده باید هم چشم به اسناد تاریخی داشته باشد و هم دل به دنیای خیال کودکانه بسپارد. او باید هم به امانت‌داری در برابر حقیقت وفادار بماند و هم به زبان روایت و لذت قصه‌گویی. از سند تاریخی تا صحنه داستانی، راهی دشوار و پر مسئولیت است، اما اگر درست پیموده شود، کودکان را نه تنها با وقایع گذشته، بلکه با ارزش‌هایی همچون ایستادگی، تفکر، مهربانی و خرد آشنا می‌کند. این رسالت فرهنگی، ما را فرامی‌خواند تا تاریخ را نه در موزه‌ها، بلکه در دل داستان‌ها زنده نگه داریم.